توسعه ایرانی
روزنامه صبح
سیاسی، اجتماعی، اقتصادی

صاحب امتیاز: موسسه اطلاع‌رسانی و خبرگزاری ایلنا
مدیر مسئول: مسعود حیدری
زیر نظر شورای سردبیری
مدیر بازرگانی و روابط عمومی: مرتضی بلوکی

چاپ: کار و کارگر ۶۶۸۱۷۳۱۷
نشانی تحریریه: تهران، خیابان انقلاب، خیابان دانشگاه نرسیده به روانمهر، پلاک ۱۳۲
تلفن تحریریه: ۶۶۹۵۶۶۰۰(۰۲۱)
نشانی سایت: toseeirani.ir
اینستاگرام: @tosee_irani
ایمیل: toseeirani@gmail.com



گردشگری

در یاچه سقالسکار
## یکی از هزار دیدنی گیلان

آرزو احمدزاده، راهنمای طبیعت‌گردی

این روزها که همه جا در گیر سیل است و شرایط جوی ناپایدار، ما هم خانه را بر هر سفری ترجیح دادیم و تصمیم گرفتیم به جای رفتن به دل خطر، آلبوم خاطرات سفرهای گذشته را ورق بزنیم. سفر همیشه خوب است و جانی تازه به انسان می‌بخشد اما گردشگری طبیعی و یا به قولی طبیعت‌گردی و یا هر نوع سفری که با طبیعت در ارتباط است به نوعی ریسکی در خود نهفته دارد و آن ریسک دقیقا همان طبیعتی است که از دیدنش لذت می‌بریم، طبیعت همان‌قدر که زیبا و دلنواز است به همان اندازه نیز خطرناک است و جان‌گیر. پس حالا که آلبوم سفرها را ورق می‌زنم شما را نیز در مرور خاطراتم به مکانی دیدنی در گیلان زیبا شریک می‌کنم.

بعد از مدت‌ها تصمیم گرفتیم سری به گیلان جان بزنیم. گیلانی که هر سویش بهشتی است دیدنی. از شالیزارها و بوی برنجش گرفته تا چای کاری‌های لاهیجان، از ماسوله پلکانی گرفته تا قلعه جنگلی رودخان، از مرداب بی‌نظیر انزلی گرفته تا دریاچه سقالسکار. آری، این بار به سراغ دریاچه‌ای قرار بود برویم در دل جنگل‌های شمال، به نام سقالسکار. صبح جمعه به همراه چند نفر از دوستان با سه خودرو به سمت رشت عازم شدیم. تصمیم بر این بود که صبح خیلی زود حرکت نکنیم و صبحانه را در قزوین بخوریم. حدود ساعت ۷ صبح از کرج راه افتادیم و ۸ صبح قزوین بودیم و در خیابان روبه‌روی سرای سعدالسلطنه در حال خوردن حلیم بودیم. چای را نیز همانجا خوردیم و به سمت رشت راهی شدیم. بعد از مدت‌ها تصمیم گرفتیم به جای اتوبان رشت از جاده قدیم برویم که ای کاش نمی‌آمدیم. بیشتر رستوران‌ها تعطیل بودند با شیشه‌های شکسته که بیشتر شبیه مخروبه‌ای شده بودند. دلمان باز که نشد هیچ، بیشتر چهره‌ها همان گرفته‌تر شد. رودبار، طبق معمول استراحت کوتاهی کردیم و چایی نوشیدیم و به سمت رشت حرکت

کردیم. بعد از سراوان به سمت شفت رفتیم و بعد از آن به سمت روستای سقالسکار که از توابع لاکان است پیچیدیم. جاده‌ای باریک که در نهایت به دریاچه‌ای شگفت‌انگیز ختم می‌شد. ماشین را پارک کردیم و به سمت دریاچه رفتیم. انگار که آیینه‌ای نیلگون وسط جنگل گذاشته باشند و انعکاس شفاف درختان اطرافش محسور می‌کرد هر بیننده‌ای را. چند دقیقه‌ای محو آیینه تمام نمای روبه رویم شدم. کمی زمان برد تا توانستم به خودم بیایم. کم کم به دریاچه نزدیک‌تر شدم. اینجا سکوت بود و سکوت و سکوت، و چیزی جز همهمه گاه به گاهی باد و صدای پرندگان چیزی شنیده نمی‌شد. مسیر دور دریاچه را پیاده رفتیم و یک دل سیر عکاسی کردند بچه‌ها و من فقط از آرامشش لذت می‌بردم. آنقدر با عجله برنامه آمدن را چیده بودیم که بعضی از دوستان غذا همراه نداشتند. در ابتدا تصمیم گرفتیم نهار را در شهر بخوریم، اما آنقدر اینجا زیبا بود که نمی‌شد از زیبایی‌هایش دل کند، پس تصمیم بر آن شد که چند نفر از دوستان به شهر بروند و کمی مواد خوراکی بخرند و نهار را همینجا کنار دریاچه طبخ کنیم. نمیدانم فاصله بین رفت و برگشتشان چقدر بود اما من تمام این مدت را زیر سایه درختی دراز کشیده بودم و با چشمانی بسته به آواز پرندگان گوش می‌دادم. لوازم نهار رسیده: ساده‌ترین و خوشمزه‌ترین چیزی که می‌شود در طبیعت خورد چیزی نیست جز املت، به دامان طبیعت که می‌رویم خودمان را اسیر قید و بند غذا نمی‌کنیم، نان و ماست هم که باشد زیر آسمان خدا به دل می‌نشیند وقتی با دوستان کنار هم هستیم و می‌خندیم و از لحظه‌ای که در آن به سر می‌بریم لذت می‌بریم. سکوت و زیبای سقالسکار عجیب در خاطرم جامانده است که هنوز هم فراموش نمی‌شود.

### نگاهی به نمایش «نارنجکی»
# تعهد هنرمند یا زیبایی هنری و چند قرن بی‌پاسخی

احسان زبورعالم

مدت‌هاست با جملاتی مشابه این گفته هنرمند که اثرم را برای مردم ساخته‌ام، درگیرم. عموماً جمله‌ای است که توسط فیلمسازان و اهالی تئاتر بیان می‌شود، هنرهایی که مناسبات تولیدشان با مفهومی به نام گیشه گره خورده است و اساساً عبارت «اثرم را برای مردم ساخته‌ام» در فضای تبلیغاتی مطرح می‌شود. فضایی که در آن هنرمند تلاش می‌کند اثر تولید شده خود را وابسته به تعهدی اجتماعی بداند. گویی اگر اثر هنری فاقد چنین وابستگی باشد از سوی جامعه طرد می‌شود. اما همواره این موضوع مطرح است که چرا می‌بایست امری گره خورده با تعهد اجتماعی بدل به کالایی برای فروش شود. آیا نان نانوا یک تعهد اجتماعی است؟ آیا نانوا با این ایدئال وارد عرصه کار شده است که نوعی تعهد خود به اجتماع را اقناع کند؟ آیا برای او صرفه مالی و گذران زندگی اولویت انتخاب حرفه نانوایی نبوده است؟

در مورد هنر همواره این پرسش مطرح است. دوگانه متناقض تهعد و کالابودگی موجب می‌شود بیشتر اوقات لحن حق به جانب هنرمند مبنی بر تولید یک اثر با انگاره‌های اجتماعی نوعی پوپولیسم و البته تبلیغ برای فروش باشد. تناقض زمانی رخ می‌دهد که هنرمند چیزی را می‌سازد که دلش می‌خواهد، نه آنکه چیزی را بسازد که دیگران تمنای آن را داشته باشند. در همان گفتگوهایی که منجر به عبارت «اثر را برای مردم ساخته‌ام» می‌شود، از این دست عبارات هم شنیده می‌شود که «این اثر به من الهام شد.» در واقع هنرمند امر جمعی را به راحتی هر چه تمام‌تر به امری فردی تقلیل می‌دهد. حالا دوگانه حادتری هم شکل می‌گیرد. اینکه اثر هنری بر پایه خودمحوری هنرمند تولید می‌شود یا جمع‌محوری؟ خیلی لباس‌های شیک و قیمتی و البته دریافت جوایز گران‌بها می‌بینیم. این وضعیت شک‌آلود پیش می‌آید که در عزا و تعزیت جامعه درون قاب، زیست بیرون قاب هنرمند چرا چنین فاصله‌ای را پدید می‌آورد!؟

در چنین وضعیتی پای نمایش «نارنجکی» ساخته ندا تسلیمیان به میان می‌آید. نمایشی که در خفای فضای پرهیاهوی حول کارگردانان شناخته‌شده، فارغ از آن تناقض مطرح‌شده در مقدمه یادداشت روی صحنه می‌رود. نمایشی که حتی شاید برای بسیاری از مخاطبان نمایش هم به حساب نیاید؛ اما واقعیت آن است که اثر تسلیمیان، به‌نوعی مشخص شدن تکلیف هنرمند با مقوله تعهد اجتماعی است. نمایشی که فارغ از کارکرد زیبایی‌شناسی، تلاشی برای تغییر یا تعویق یک وضعیت تراژیک است. «نارنجکی» روایت چند کودک/نوجوان اهل خاک سفید تهران است که در یک کارگاه شیرینی‌پزی با هم کار می‌کنند. تا همین‌جا با یک پدیده اجتماعی گسترده مواجهیم: فقر و در پی آن کودک کار. در میانه جدالشان برای زندگی، مسأله مهمی به نام پدر بینشان مطرح می‌شود. پدری که برای هیچ‌یک از بچه‌ها مفهوم کاملی نیست. پدرهای گمشده، پدرهای محبوس و پدرهای مرده. پدرهایی که معتاد می‌شوند یا عامل اعتیاد و کودک در تقلا برای درک بهتری از مقوله پدرانگی است. اما مسأله مهم‌تر آن است که این کودکان روی صحنه چه کسانی هستند؟ آیا بازیگر بی‌دغدغه‌ای است که به شیوه‌های متداکتینگ خودش را بسان فردی از اهالی خاک سفید کرده تا شاید در جشنواره یا رویدادی تحسین عمومی کسب کند؟ با نگاه به ادوار مختلف رویدادهای فرهنگی می‌توان دید چگونه در هبه کردن جوایز، بازنمایی فقیر در شمایل بازیگر مشهور، مقبول شده است. اما در مورد «نارنجکی» قصه متفاوت‌تر است. بازیگران روی صحنه همان آدم‌های خاک سفیدی هستند که آسیب‌های اجتماعی را با گوشت و پوست خود احساس کرده‌اند. کسانی که با ادراک کامل با مقوله پدر مفقود یا معتاد، درباره آن سخن می‌گوید.

ندا تسلیمیان، مربی پرحوصله‌ای است که یک سال گذشته در مناطق آسیب‌پذیر تهران از جمله خاک سفید، اقدام به آموزش جمعی از کودکان آسیب‌دیده می‌کند، جمعی که نه به خواست خانواده که به خواست خویش برای گریز از وضعیت بد اجتماعی، در تمرین‌های تسلیمیان شرکت کرده‌اند. برای تسلیمیان برگزاری کلاس سود مالی ندارد. همه چیز در قالب یک خیریه رقم می‌خورد، شاید چیزی که در مفهوم دینی‌اش زکات علم خوانده می‌شود. آماده‌سازی جمعیتی جامعه‌گریز یا حتی جامعه‌ستیز برای روی صحنه رفتن و مواجهه با طبقه‌ای قدرتمند از منظر اقتصادی، امر ساده‌ای نیست. شما با بازیگر روبه‌رو نیستید که بازی می‌کند برای رونانس نهاییش. در تجربه تماشای «نارنجکی» دیدم چگونه بازیگران پس از اتمام نمایش، دست به کنش‌هایی می‌زدند که اساساً برای طبقه اجتماعی تماشاگر مفهوم اهانت و نادیده گرفتن تداعی می‌شد؛ اما مسأله را باید از زاویه دید بازیگر جست، مواجهه با طبقه قوی‌تر، امر ساده‌ای نیست. زیر پا گذاشتن تمام پیچیدگی‌های روانی و دست‌وپنجه نرم کردن با تضادهای تروماتیک، مستلزم درایت و مدیریت است، همان چیزی که من آن را تعهد اجتماعی می‌نامم.

در چنین وضعیتی چیدمان وقت‌ها نیز فارغ از وضعیت کالابودگی اثر، این نقد وارد می‌شود که اثر هنری به واقع چه چیزی در دل خود دارد که هم تعهد اجتماعی را عیان کند و هم زیبایی برای لذت، لذتی که عامل قدرتمندی برای فروش می‌شود.

چندی پیش نرگس هاشم‌پور در تماشاخانه ایرانشهر نمایشی با عنوان «عنوان موقت: براش» براساس زندگی هنرمند جالب‌توجه آلمانی، توماس براش روی صحنه برده بود. در بخشی از نمایش براش جوان، در حین دریافت جایزه جشنواره فیلم باواریا، همینی تناقض در رفتار و کردار هنرمند را مطرح می‌کند. تناقضی که گاهی اوقات شک فلسفی عمیقی پدید می‌آورد. تصور کنید فیلمسازی در دو بخش مهمی از جامعه را به تصویر می‌کشد، جامعه‌ای در گیر فقر که زندگی تراژیکش، امانش را بریده است؛ اما بر خلاف تصاویر تلخ و گزنده اثرش، ما از او تصاویری شاد و مفرح در فضاهای گران‌قیمت، در

**نمایش «نارنجکی» هیچ‌اثری نداشته باشد، یک وضعیت محتوم را به تعویق انداخته است. سرشت نمایش با این تعهد گره می‌خورد که یک کودک در محاصره بی‌نهایت آسیب اجتماعی، یک ساعت دور از این سرنوشت شوم زیست می‌کند. حتی اگر متوجه نباشد زیبایی مدنظر طبقه تماشاگر چیست یا او در نگاه خیره تماشاگر چه چیزی تصور می‌شود**

و میزانسن نمایش یا شکل بازی بازیگران - که هیچ شباهتی با یک کار حرفه‌ای ندارد - واجد اهمیت نیست. اهمیت اصلی روح پداگوژیکی است که تسلیمیان به گروه ناجور از دید طبقه تماشاگر، دمیده است. در نمایش بارها از آینده محتوم مردها و زن‌های خاک سفید سخن به میان می‌آید. اینکه همه مردها معتاد می‌شوند و این عبارتی است که نه تسلیمیان، جمع آفریده است. باوری که میان آنها رایج است و شاید حتی به مثابه سرنوشت قطعی خود می‌پندارد. نمایش «نارنجکی» هیچ اثری نداشته باشد، یک وضعیت محتوم را به تعویق انداخته است. سرشت نمایش با این تعهد گره می‌خورد که یک کودک در محاصره بی‌نهایت آسیب اجتماعی، یک ساعت دور از این سرنوشت شوم زیست می‌کند. حتی اگر متوجه نباشد زیبایی مدنظر طبقه تماشاگر چیست یا او در نگاه خیره تماشاگر چه چیزی تصور می‌شود. او حتی اگر خودش را بازی کند، وضعیت بغرنج آینده را به تعویق انداخته است و البته در مسیر اجرای تعهد اجتماعی به تسلیمیان یاری رسانده است. یک وضعیت دوسویه که برنده آن هر دو سر ماجراست، حتی تماشاگری که می‌داند هزینه مالی صرف شده‌اش نصیب چه کسانی می‌شود. به دور از هیاهوی پوپولیستی و بزک‌های تردیدبرانگیز.

پرده نقره‌ای

### نگاهی به فیلم «موقعیت مهدی» به بهانه اکران آنلاین آن
# میان آتش و عشق

محمدعرفان صدیقیان

در سینمای ایران تنوع ژانری چندانی وجود ندارد. با این حال طبق قاعده‌ای نانوشته، می‌توان پذیرفت که عمده فیلم‌ها یا در ژانر کمدی و یا در ژانر درام و گونه اجتماعی ساخته می‌شوند. اگر جشنواره فیلم فجر را و یترین سالانه سینمای ایران در نظر بگیریم، با بررسی آثار شرکت داده شده در سال‌های اخیر این رویداد سینمایی، پی می‌بریم حداقل بیش از هشتاد درصد آثار در طبقه‌بندی ذکر شده قرار می‌گیرند. آنچه در نبود ژانرهای گوناگون می‌تواند موجب بروز تفاوت میان فیلم‌ها شود و فضای موجود را تنوع بخشد، به کارگیری مضمون‌های مختلف به شیوه‌های خلاقانه است.

«دفاع مقدس» به عنوان ژانری بومی در حوزه ادبیات و سینمای کشور شناخته می‌شود. عمده آثار تولید شده در این گونه، عمدتا به عملیات نظامی، پرداختن به صحنه‌های درگیری میان نیروهای خودی و دشمن و همچنین تبعات جنگ می‌پردازند و کمتر به وقایع جاری زندگی روزمره در پشت میدان‌های نبرد توجه می‌شود و به غیر از مجموعه «وضعیت سفید» (حمید نعمت‌الله) و فیلم «ویلایی‌ها» (منیر قیدی)، نمی‌توان نمونه شاخص دیگری را نام برد. در این میان فیلم «موقعیت مهدی» اثری ممتاز است. هادی حجازی فر را شاید بتوان خوش‌اقبال‌ترین فرد سینمای ایران در یک دهه اخیر به شمار آورد. او که از میانه دهه نود بازیگری در سینما را تجربه کرد و پیش از گارگردانی این فیلم بیشتر به عنوان بازیگر شناخته می‌شد، در سال‌های فعالیتش توانسته به سبب ایفای نقش‌های متفاوت و توانایی چشمگیر در ارائه بازی‌های گیرا و رئالیستی بارها تحسین شود. در جشنواره سی و هشتم او به عنوان فیلمنامه‌نویس و بازیگر نقش اول مرد در فیلم سینمایی «آتابای» (نیکی کریمی) حضور یافت و بدین ترتیب توانست بعد تازه‌ای از توانمندی خود را این بار در مقام نویسنده به اثبات برساند. «موقعیت مهدی» اولین تجربه کارگردانی هادی حجازی فر به شمار می‌رود. این فیلم واجد ویژگی‌های ممتازی است که باعث می‌شود چندان شباهتی به یک فیلم اول نداشته باشد.

«موقعیت مهدی» در اصل برآمده از یک سریال چهارصد دقیقه‌ای تلویزیونی به نام «عاشورا» است و فیلمساز تلاش کرده در این فیلم به صورت اپیزودیک و در شش فصل، فرازهایی از زندگی و منش برادران باکری را تصویر کند و به این بهانه و از خلال آن، نگاهی متفاوت به وقایع جنگ تحمیلی از دریچه لشگر عاشورا داشته باشد. اقدام قابل تامل، تحسین‌برانگیز و متفاوت حجازی فر این است که کوشیده از کلیشه‌های رایج این گونه سینمایی به کل فاصله گرفته و اثری متفاوت به سبب ویژگی‌های مضمونی خلق کند. این تفاوت، در هر عنصر و المان تشکیل دهنده فیلم قابل ردیابی است. از شخصیت‌پردازی جسورانه مهدی و حمید باکری گرفته که هیچ شباهتی با تصویر رایج رزمندگان سر به زیر و تک بعدی آثار اینچنینی ندارند تا نگاه متفاوت و بعضا انتقادی به برخی از وقایع پیش آمده در زمان جنگ تحمیلی و همچنین اهمیت دادن به شخصیت زن در سینمای عموما مردانه دفاع مقدس. اهمیت مورد آخر تا حدی است که می‌توان نقش همسر شهید باکری را در خلق و پیشرفت درام، دقیقا همپای خود او دانست و شاید توسط این فیلم برای نخستین بار ادای دینی در خور به همسران رزمندگان زمان جنگ صورت گرفته باشد. حجازی فر و امینی به عنوان فیلمنامه‌نویسان اثر کوشیده‌اند روند پیشرفت داستان بر محور طراحی و پردازش شخصیت‌ها صورت گیرد و حوادث و ماجراهای فیلم بر مبنای کنش و ویژگی‌های پرسوناژها شکل گرفته و بسط یابند. رویکردی هوشمندانه که برای اثری قهرمان محور بسیار مناسب به نظر می‌رسد.

از طرف دیگر فیلمساز در خلق فضا و اتمسفر فیلم بسیار موفق عمل کرده و توانسته است با انتخاب‌هایی درست در زمینه فیلمنامه و ایده‌های اجرایی اش در کارگردانی و همچنین به کارگیری نگاه ویژه مختص به خود، روح لازم را در پیکره فیلم به وجود آورد. به عنوان مثال در سکانس افتتاحیه که مهدی باکری و همسرش برای نخستین بار با یکدیگر ملاقات می‌کنند، موقعیت قرارگیری دوربین و میزانسن طراحی شده به اندازه‌ای هوشمندانه است که فیلمساز موفق می‌شود با حداقل کنش و دیالوگ و در موقعیتی کاملا مینیمال، جوهره سکانس را به مخاطب انتقال دهد. همچنین در تمامی سکانس‌ها کارگردان به شیوه اجرایی که برگزیده تسلط داشته و به هیچ عنوان به خودنمایی متوسل نشده است. مثال بارز چنین رویکردی، صحنه‌های جنگی فیلم است که به‌سادگی می‌توان متوجه تفاوت فاحش آن با دیگر آثار سینمای دفاع مقدس شد. حجازی فر در چنین سکانس‌هایی مقهور ابزار و ادوات جنگی نشده و همچنان اولویت اصلی اش بیان روایت سینمایی و پیشبرد قصه است و تمامی صحنه‌های درگیری جنگی در پس زمینه قصه اصلی جریان دارد و بر آن قالب نمی‌شود. نتیجه اینکه، توقف و ایستایی در روایت مشاهده نمی‌شود و شاهد به حاشیه رانده شدن هسته اصلی درام در این سکانس‌ها نیستیم. بدین ترتیب او موفق می‌شود استتیک و زیبایی‌شناسی نوینی از این حیث ارائه دهد و فیلمسازان هوشمند این حوزه می‌توانند از آن بسیار بیاموزند.

اقدام ارزشمند دیگر او، تقسیم‌بندی زمان فیلم در قالب شش فصل جداگانه است. این رویکرد سبب شده است برخی از ابعاد شخصیتی پرسوناژ اصلی فیلم، بدون اینکه او در روایت حضور داشته باشد به مخاطب معرفی شود. نمونه آن چگونگی مواجهه رزمنده نوجوان با شهادت دوست دیرینه‌اش و مقایسه آن با رفتار مهدی باکری در بازگرداندن پیکر برادرش چینش و نامگذاری خلاق و موفق عمل کرده ذکر شد، عنوان «من برگزیده‌ام و از حمید است. فیلمساز همچنین در فصل‌های مختلف فیلم نیز بسیار است و در اپیزودی که ماجرایش مهدی باکری نیستم» را برای آن این طریق توانسته برویژگی‌های ممتاز و یگانه شهید باکری تاکید کند. باید منتظر ماند تا زمان پخش نسخه بلندتر این محصول سیما فیلم در قالب مجموعه‌ای تلویزیونی فرا رسد. بدون شک با توجه به زمان بیشتری که فیلمساز برای روایت قصه‌اش در قالب سریال در اختیار داشته است، می‌توان شاهد جزئیات بیشتری از منش و خصوصیات اخلاقی و رفتاری مهدی و حمید باکری بود.